

زندانیان اوین در صف

رمان خارجی و کتاب انگلیزی

اینجا زندان اوین

اینجا زندان اوین. انتخاب این سوره برای این بود که می خواستم ببینم فرق کتابخانه زندان با کتابخانه های بیرون چیست. چه کتاب هایی می خوانند و چطور از کتابخانه استفاده می کنند؟ ساختمان سفید را بالای روم و پله که تمام می شود با سلامی که می شنوم روبه رو را نگاه می کنم و روابط عمومی را می بینم که هماهنگی ها را انجام داده. وارد اتاق می شوم و منتظر تا چند نفری برسند و بازدید را شروع کنیم. از این که به کدام بند می رویم، می پرسیم و می گوید «اندرزگاه ۴» را می بینیم. با چند تماس که گرفته می شود، راه می فتم و دوباره وارد فضای سبز و به سمت اندرزگاه ۴. وارد که می شوم معرفی می شوم. و از آن طرف هم منتظر فرهنگی بند و مدیر بند را معرفی می کنند. برای دیدن کتابخانه باید پله را بالا برویم. زندانی ها در حال رفتن و آمد هستند و کمی هم کنجکاو که یک خانم وارد بند شده!



قفسه ها پر از کتاب

از علی می خواهم تا قفسه ها را ببینم. با دست اشاره ای می کند، چند ردیف قفسه وجود دارد. چون تعداد کتاب ها بیشتر است، در همه قفسه ها علاوه بر ردیف کتاب ها، سعی کرده بودند کتاب های دیگر هم در قفسه بگذارند. روی قفسه ها هم پر از کتاب بود. از کتاب های ممنوعه که نمی شود داخل کتابخانه بیاید می پرسیم و علی می گوید: «کتاب هایی که شاید نداشته باشد نمی تواند وارد کتابخانه شود.» بعضی از کتاب ها خیلی قدیمی هستند و می گویم کتاب های جدیدی در چه باز زمانی وارد کتابخانه می شود؟ علی اشاره ای به کتاب هایی که پشت میز است می کند و می گوید: «به تاگی ۲۵۰ کتاب رسیده و در حال آماده کردن هستیم که در قفسه ها جا بگیرد.» به وسیله هایی که کنار میز دارد، اشاره ای می کند و با خنده ای می گوید: «اینها وسایل صحافی است. کتاب هایی که ایراد داشته باشد، همین جا صحافی شان را انجام می دهم تا بتوان بیشتر استفاده کرد. معمولا کتاب های آموزش زبان و رمان ها این اتفاق برایشان می افتد، چون استفاده از آنها زیاد است.»

صحافی کتاب ها داخل کتابخانه

علی مشغول صحافی یک کتاب است و اجازه می گیرم که قفسه ها را ببینم. کتاب ها مشخص است بر اساس یک نظمی چیده شده اند، از علی می پرسیم و می گوید: «اول موضوعی کتاب ها را چیدم، اما بعد تصمیم گرفتم بر اساس آن چیزی که کتابخانه ملی طبقه بندی می کند، انجام دهم. اما چ مثلاً بعضی کتاب ها کمی جابه جا می شود.» به قفسه ای که روبه روی ما است اشاره می کند و می گوید: «این قفسه کتاب های محیط زیست است که مورد علاقه خودم هستند. اما باید چیدمان جدید باید این کتاب ها در حوزه کتاب های جغرافیا قرار بگیرد ولی خب من جدا گذاشتم.»



جدول خیلی احتیاج داریم

از علی در مورد چیزهایی که در این کتابخانه به آن احتیاج دارند، می پرسیم و می گوید: «فکر می کنم مجله و جدول خیلی احتیاج باشد.» مسئول فرهنگی حرفش را تایید می کند و می گوید: «دقیقا. احتیاج داریم چون خیلی استفاده می شود. حتی اگر باطله باشد. البته نقشه هم می خواهیم.» بازدید روی دیوار را نشان می دهد و می گوید: «مثل همین نقشه هایی که روی دیوار دارند حرف مسئول را تایید می کند و می گوید: «علاوه بر نقشه ایران، اگر نقشه جهان هم داشته باشیم. خوب است. بچه ها خیلی از نقشه ها استفاده می کنند.» کسی که کنار مسئول فرهنگی ایستاده اشاره ای می کند که در مورد کلاس های دیگر هم صحبت کند و مسئول فرهنگی سری تکان می دهد و می گوید: «این کارهایی که تا الان گفتیم را داریم، اما خب علاوه بر اینها، در کنارش کلاس های زورخانه و انواع کلاس های علمی، دوره تربیت مربی قرآن، کلاس خوشنویسی،

همه نوع کلاسی داریم

وارد یک راهرو می شوم و می گویند کتابخانه آنجاست. مسئول فرهنگی پسری را نشان می دهد و می گوید: «این پسر مسئول کتابخانه است.» می پرسیم پس می توانم مصاحبه بگیرم، پسر خنده ای می کند و وارد کتابخانه می شود. می خواهم دنبالش بروم که نگاهم به دیوار روبه رو می افتد که برنامه کلاس هایی که در زندان برگزار می شود روی آن است. چیزی که برام در برنامه کلاس ها جالب است، کلاس پیانو است. همه ایستاده اند و مثل من تابلو را نگاه می کنند. از کلاس پیانو پرسیدم و مسئول فرهنگی گفت: «زندانی ها می آیند و تقاضای کلاسی که نیاز دارند را می دهند و بررسی می کنیم و کلاس را برایشان می گذاریم. از کلاس های قرآنی و دینی و آیین تربیت اسلامی تا کلاس آشپزی و پیانو، همه را داریم.»

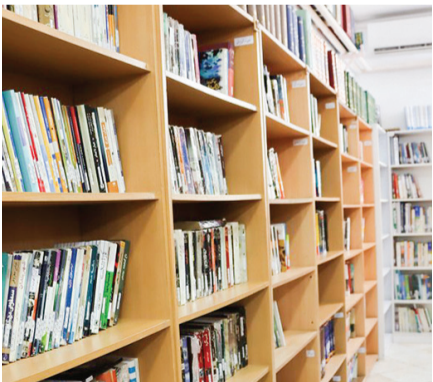


«ملت عشق»؛ پرطرفدار

از علی در مورد کتابی که در کتابخانه بسیار مورد استقبال قرار می گیرد، می پرسیم و کمی فکر می کند و می گوید: «ملت عشق. خیلی استقبال می شود. تقریباً می توانم بگویم برای خواندنش صف می کشند.» می پرسیم فقط یک نسخه دارید؟ نه ای می گوید و حرف هایش را ادامه می دهد: «سه نسخه داریم اما با توجه به تعداد زندانی ها کم است. خیلی خاطرخواه دارد. البته کتاب دایی جان نایلون هم پرطرفدار دارد.» همین طور که صحبت می کنیم، برخی از زندانی ها می آیند و کتاب هایشان را تحویل می دهند تا کتاب بعدی را بگیرند. از علی در مورد زندانی خاصی سوال می کنم که در این سال ها که مسئولیت داشته، در خاطرش مانده. کسی که کتاب دوست نداشته و اینجا به کتاب علاقه مند شده است.

اینجا زیاد ترجمه می کنیم

این همه علامه ای که دارد برام جالب است و می گویم چقدر با علاقه این کار را انجام می دهید؟ می گوید: «اینجا اگر این کارها هم نباشد، حوصله مان سر می رود. البته کار دیگری که اینجا انجام می دهم، ترجمه است. خیلی از بچه ها این کار را انجام می دهند.» کسی کنارش ایستاده که او هم یکی از زندانی هاست، می گوید: «من هم چند کتاب ترجمه کردم. اما ناشر از سامانه جدیدی می گفت که قرار است برای ممیزی بالا بیاید و احتمالاً روند مجوز را کندتر می کنند.» برایشان سامانه را توضیح می دهم و کسی در مورد این سامانه و فرآیند ممیزی صحبت می کنیم.



عمدا خودشان را به بی توجهی زده اند

ساعت را نگاه می کنم. یک ساعت ونیم است که داخل کتابخانه هستیم. نگاه کسانی که در حال خواندن کتاب هستند، این را می گوید که سروصدا اینها زیاد است، نمی گذارید متمرکز کنیم. می گویم سوال هایم تمام شده است. مسئول فرهنگی خداقوتی می گوید و بعد اشاره ای به علی می کند و حرفش را این طور ادامه می دهد: «می شود ما لیستی برای کتاب به شما بدهیم.» سری به نشانه تایید تکان می دهم و مرد به علی می گوید: «تو لیست را بنویس. کتاب هایی که احتیاج دارید.» علی می گوید: «اگر فیلم هم داشته باشید و بتوانید فیلم هم برسانید. خوب است، فیلم در همین جا داریم البته خیلی کم است. چون دیگر روی CD فیلم ها زده نمی شود. تعداد فیلم ها پایین است.» می گویم تاشم را برای پیدا کردن چیزهایی که می خواهند می کنم. شاید برای فیلم ها با شبکه نمایش خانگی شود

برادر رئیس جمهور سابق!

اشاره می کنند که وارد کتابخانه شوم. فضای کتابخانه خیلی بزرگ نیست اما از گوشه گوشه آن استفاده کرده اند تا همه فضا را پوشش دهند. ابتدا میز و صندلی هاست که با وجود اینکه ساعت ۱۰ صبح است، همه صندلی ها پر است و همه در حال کتاب خواندن هستند. جلوی در کمی مکث می کنم، تصور این همه استقبال را نداشتم. انگار گیج شده ام. نگاهی را حس می کنم، سرم را بلند می کنم و می بینم کتابی به زبان خارجی جلویم باز است. برادر رئیس جمهور سابق! فکر می کنم اشتباه می بینم که مسئول فرهنگی با اشاره سر تایید می کند که خودش است و بعد از اینکه از جلویش عبور می کنیم، می گوید: «در حال خواندن زبان فرانسه است.» به سمت قفسه کتاب های روم و اجاره ای می گیم تا با مسئول کتابخانه که می خواهد اسمش را علی خطاب کنم، صحبت کنم. تعداد کتاب های داخل کتابخانه می پرسیم و نگاهی به کتاب ها می اندازد و می گوید: «فکر می کنم حدود ۲۸ هزار و ۲۸ عنوان کتاب در کتابخانه داریم.»



زندانی ای که با م. مودب پور عاشق کتاب شد

علی سرش را به نشانه تایید تکان می دهد و می گوید: «یک زندانی داشتیم که اصلاهل کتاب نبود. یک بار به کتابخانه آمد و گفت یک کتاب به من بده شاید خوشم آمد. یکی از کتاب های م. مودب پور را به او دادم و دیگر عاشق کتاب شد. جزوی شده بود که از صبح تا شب از کتابخانه جدا نمی شد. به قول خودش با کتاب رفیق شده بود.» می گویم اگر هست می شود با او حرف بزنم. سری تکان می دهد و می گوید: «نه. فکر می کنم به زندانی در اراک منتقل شد اما واقعا یکی از کتابخوان های این بند شده بود.»



برخی زندانیان خودشان لایحه می نویسند

قفسه ای را نشان می دهم که انگار کتاب هایش استفاده زیادی داشته و علش را می پرسیم و می گوید: «بچه ها اینجا گاهی خودشان لایحه می نویسند و احتیاج دارند که از کتاب های حقوقی استفاده کنند. برای همین کتاب های این قفسه زیاد استفاده می شود. البته اجازه ندارند کتاب ها را بیرون از کتابخانه ببرند. باید همین جا استفاده شود چون جز کتاب های مرجع است.» از کتاب های مرجع می پرسیم که چقدر دارند؟ به قفسه ای اشاره می کند و می گوید: «این قفسه کتاب های مرجع است که بعضی از آنها نفیس است مثل کتاب شعرای مختلف.» می خواهد پشت سرش بروم و می گوید: «این هم کتاب های صوتی است، البته کتاب های صوتی زیاد نیست تعدادش کم است. استقبال هم از این مدل کتاب ها داریم. خوب است که بیشتر شود.»



استقبال از زمان های خارجی و انگلیزی ها

از موضوعاتی که استقبال می کنند می پرسیم و علی نگاهی به دفتری که جلویش باز است می اندازد و می گوید: «رمان های خارجی خیلی مورد استقبال است، در کنارش کتاب های انگلیزی و روانشناسی. کتاب های مذهبی هم طرفداران زیادی دارد.» در حال صحبت با علی هستم که یکی از خانم های مسئول زندان هم به جمع مان اضافه می شود. زندانی ها در حال خواندن کتاب هستند. می گویم ما مزاحم شان شدیم و علی می گوید: «نه. الان اتفاقا کنجکار هستند که بدانند چه کاری انجام می دهید.» برخی هدفون روی گوش دارند و علی که رد نگاهم را می بیند، می گوید: «اینها در حال خواندن زبان هستند. انگلیسی، عربی، فرانسه و اسپانیایی. زبان هایی است که مورد استقبال است و سعی می کنیم تا کتاب هایی به این زبان ها را همیشه داشته باشیم، چون زندانی ها می خواهند. در کنارش هم کلاس های آموزشی اش را اینجا دارند.» علی این را می گوید، مسئول فرهنگی حرفش را ادامه می دهد: «کلاس های آموزش زبان خیلی مورد استقبال است و سعی می کنیم از خود زندانی ها برای آموزش استفاده کنیم. کسانی که این زبان ها را بلد هستند، خودشان پیشنهاد می دهند تا به بقیه آموزش بدهند.»



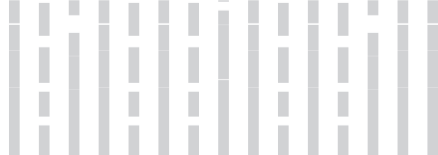
کتابخانه شلوغ که با گلدان تزئین شده

میزها به هم چسبیده است و روی همه شان گلدان گذاشته اند. گلدان هایی که انگار فضای کتابخانه را زیباتر کرده. علی نگاهم به گلدان ها را می بیند و می گوید: «اینجا اکسیژن کم است مخصوصا وقتی که جمعیت زیاد باشد. الان را نگاه نکنید که خلوت است.» نگاهی به میزها می کنم و می گویم خلوت است؟ او دیگر جایی برای نشستن ندارد. علی می خندد و می گوید: «باید بعد از ظهرها را ببینید. خیلی شلوغ می شود. ۹ ساعت تا ۹ شب هستیم و معمولا عصرها خیلی شلوغ است. برای همین شلوغی بود که این گلدان ها را درخواست دادم بگیرند که هوا تصفیه شود و اکسیژن اینجا هم کمی بهتر شود.» از مسئول فرهنگی در مورد چرایی این همه کلاس آموزش می پرسیم و می گوید: «خود زندانی ها درخواست دارند. برای همین سعی می کنیم همه راضی باشند. اینجا از کلاس های نهضت سوادآموزی داریم تا کلاس های بالاتر. البته دانشجویانی هم داریم که همین جا درس شان را می خوانند و الان هم که نوبت امتحانات است. از دانشگاه می آیند و امتحان می گیرند.»

۳ کتابخانه در اوین

می پرسیم که تنها کتابخانه زندان همین است؟ که مسئول فرهنگی می گوید: «نه ما در همه بندها کتابخانه داریم، البته اینجا کامل ترین است. ولی خوب در همه بندها قفسه هست و کتاب هم وجود دارد.» می پرسیم که کتاب از این کتابخانه به بند دیگر می رود؟ همان خانمی که از ابتدای بازدید کنارمان است، می گوید: «نه. این اجازه را ندارند.» دلیل کارهای فرهنگی را می پرسیم. مرد میانسالی که مسئول کار فرهنگی است، می گوید: «انجام این کارها کمک می کند آرامش بیشتری داشته باشند. در واقع سرگرم می شوند با کارهایی که دوست دارند.» تعداد کتابخانه های این زندان را می پرسیم و می گوید: «۳ کتابخانه در کل زندان داریم که جز کتابخانه های مشارکتی با نهاد کتابخانه های عمومی هستند. البته سال گذشته در آن آتش سوزی یکی از کتابخانه ها را از دست دادیم. کتابخانه ای که کتاب های قدیمی هم زیاد داشت و کامل در آتش سوخت. کتابخانه های متفرقه هم در بندها زیاد داریم. که تعداد کتاب آن کتابخانه ها هم کم نیست.» حرف هایش را ادامه می دهد و می گوید: «مسابقات کتابخوانی هم زیاد داریم. یک کتاب انتخاب می شود و بر اساس آن مسابقه را برگزار می کنیم.» کتاب های داخل قفسه ها را می بینم، آن هم قفسه ای که خودم موضوعش را بسیار دوست دارم. کتاب های رمان و داستان و همان طور که علی می گفت، مدل کتاب ها نشان می دهد استفاده زیادی از آنها شده است.

قراردادی بست تا سریال ها و فیلم های جدید را به دست شان برسانند. در حال بیرون رفتن از کتابخانه نگاهم به کسانی می افتد که در حال خواندن کتاب هستند و حتی نگاه نمی کنند! انگار عمدا خودشان را به نشندین و بی توجهی می زنند. از بند بیرون می آیم و دوباره آن فضای سبز... باسفازش اینکه کتاب ها با برسام بدرقه می شوم. در آفتی کوچک پشتم بسته می شود. اما هنوز دهم در زنگر کتابخانه کوچک سبزی است که اعضایش برای خواندن ملت عشق صف می کشند.



عاطفه جعفری خبرنگار گروه فرهنگ

سریاز به در کوچک آهنی اشاره می کند و می گوید: «آن در را بزیند و بپرسید که می توانید داخل برید یا نه؟» دور می زوم و به در کوچک می رسم، در می زوم و پنجره آهنی کوچک باز می شود. کارت ملی را نشان می دهم و می گویم هماهنگ شده. نگاهی می کند و می گوید: «صبر کن.» بعد از چند دقیقه دوباره پنجره آهنی را باز می کند و می گوید: «اسم تان نیست. با کسی که هماهنگی را انجام داده تماس بگیرد.» تماس گرفتم و گفتم رسیدم. پنجره آهنی باز بود و اسم خودم را شنیدم که گفتند اجازه ورود دارد. وارد شدم و از پله بالا رفتم. موبایل را تحویل دادم. همراه با آقای که انگار مسئول حفاظت بود وارد حیاط شدیم. به ساختمان سفیدی اشاره کرد و گفت: «ساختمان سفید همان جایی است که باید وارد شوی.» تشکر کردم و راه افتادم. فضای سبزش از آن چیزی که فکر می کردم بیشتر است.